

دانشگاه مدرسه باشد یا مکتب؟ دایه باشد یا پیامبر؟

نوشته: درم

ازگرم نالیدم دخترم گفت: پدر تابستان است آیا جزاین میتوان انتظار داشت... با شنیدن این سخن آسوده شدم. همانقدر آدمی بدانند که موضوع فکر او، آنچه در باره‌اش می‌اندیشد، و ذهن و روح او را بخود مشغول کرده است چیست و چه انتظار از آن توان داشت، راحت میشود، دلش آرام میگیرد. ولی اگر آدمی توجه به «نداشته‌ها و نبوده‌ها» کرد و برای آن وجود قائل شد، هزارها بار از نبود آن رنج میبرد. علم انسانی و مطالعات تربیتی آن که دسمنش چلاق است پیوسته از نقص دست خود گرفتاری روحی دارد. به هرکه میرسد، سعی میکند، صحبت از دست و کار دست بمیان نیاید و نمیخواهد هم که بشنود، مثلاً اگر بگویند:

«چون شدم من زدست تو دل‌تنگ»

او میرنجد، فکر میکند که شما به دست او توجه داشته‌اید و بر آن عیب آگاهید و وی را بجرم داشتن چنین دستی ناقص تحقیر میکنید.

این رنج تا کی ادامه دارد؟.. تا وقتی که او بدین حال است، و با این فکر رنج‌آلود.. ولی اگر یک مرتبه، جلو آینه آمد و دست خود را عریان کرد، و بالا آورد، بین خود و آینه قرار داد، دقیق نگاه کرد، هم به دست و هم به عکس دست درآینه... و گفت: «من چلاقم دست من ناقص است.. اما این نقص بدن من است، نه نقص عقل و فکر من، این نقص را نتوانستم با همه تلاشها رفع کنم.. پس برهمت و کار من نیز نقص نیست...»

من این هستم که هستم، دیگر آزاد میشود، راحت میشود، میتواند از آن ببرد در مسائلی فکر کند که زمینه اجرای آن را دارد. نه در آنها که تنها وهم و خیال و رویا زمینه ساز کار است.

باید بینیم دانشگاه ما نیز کجاست؟ چه انتظاراتی از آن می‌توان داشت؟؟ او خود، خود را برای چه خدماتی آماده میدارد و آماده داشته است، دستش تا کجا باز است؟ دراز، دراز؟ یا چلاق و ناقص...؟
 برسیدیم: دانشگاه مدرسه باشد یا مکتب؟؟ سؤال ما یعنی چه؟ و جواب کدام؟

مدرسه جایی است که تنها ادعایش این‌که: درس میدهم، و علمی را می‌آموزیم خواه شاگرد یاد بگیرد یا نه؟، در فردای زندگی بکار بندد یا نه... مواد خاصی را برای تعلیم دادن پذیرفته است، و براساس آن معلم میگیرد و کلاس ترتیب میدهد و بکار میپردازد... اگر مدیر و ناظمی هم دارد، تنها برای اداره کلاسها است و بس... و بعضی اینکه شاگرد از مدرسه رفت هیچ کدام بهم کاری و اثری ندارند.

مکتب.. چنانکه از کاربردش بدست می‌آید، جایی است که افکاری خاص را تحلیل مینماید، و منطقی خاص به اندیشه‌ها میدهد، توجهات ذهنی و روحی شاگرد را به جهتی مخصوص میبرد، می‌پرورد، منکی به استدلال میسازد. قوی و نیرومند میگرداند و برای ابراز و اظهار به میان خلق میفرستد. و تا پایان عمر: هم شاگرد وابسته به مکتب است و هم مکتب با وجود شاگرد، رسمیت و اعتبار دارد.

حال میخواهیم بدانیم دانشگاه از کدام نوع است؟ تعهد تدریس موادی را دارد و بس؟، یا اینطور نیست؟ پیش از تدریس، پرورش باید بدهد (پرورش فکر و نظر، پرورش ذهن و روح...)؟ عضو اجتماع میسازد؟! (عضوی فهمیده، شناسای جامعه و کارهای آن و مسئولیت‌هایش، پرورده برای تقبل مسئولیتها، آماده برای کار در اجتماع، مهیا برای بالابردن توجه عمومی به هدفهای بلندتر، سازنده‌تر، انسانی‌تر... دستگیر دیگران... راهنمای غیر... توحیدبخش جامعه در راه و مقصدی لایقتر... برای ایجاد اجتماعی زنده، درکار، صالح، درست، رشید، و بیشتر...؟؟

همین‌که بدانیم و بفهمیم، خود، اهمیتی فراوان دارد، اینست یا آن؟ یا مختصری از هر دو، یا هیچکدام؟؟ شناخت عیب و نقص هم ضمن همه محاسنی که احتمالا دارد، باز دارای لطف است.

کسی را تعریف میکردند، میگفتند: فردی فاضل است و امتیازاتی، از قبیل این و آن داراست... و خلاصه، او را به هر از گونه می‌ستودند...

شنونده نگاهی به سرتاپای شخص «تعریف شده» کرد - نگاهی با تعظیم-
واز دیدار او ابراز شادمانی نمود. منتظر بود که خود از (تعریف شده) هم سخنی
بگوید شاید از راه کلام وی نیز فضل وی را احساس کند، - آری..

شخص «تعریف شده» که دوربین و عاقبت‌نگر، و بقولی «مردم‌شناس» بود
ضمن اینکه کلاه خود را آهسته از سر بر میداشت گفت: اما با همه این فضیلتها
که شنیدی، سرم را هم ببین که «کچل است»

او به نظرهای تنگ و کوتاه بعضی مردم واقف بود، که چه کارها میکنند؟
بانوئی محترم (وبقولی: محترمه) با داشتن جهات علمی، در یک مجلس علمی،
صحبت علمی میکرد، اما چشمپاائی تنها او را از نظر زن بودن، و رانداز مینمودند
و می‌سنجیدند، و در خیالها می‌یافتند.

استاد من (دکتر معین) را که «اعتبارتبه» نداشت روزی خدمتگزار دانشکده
تشناخت و بنابه معرفی یکی از شاگردان، استاد را به دانشکده راه داد، والا
مانع میشد.

آری، آن چشمپا که اگر استاد را با «کلاه لبه‌دار کج و معوج» بر سر، و
گیوه ملکی در پا، میدیدند (مثل: استاد همائی) باز وقر مینهادند، و به علم و
شخصیتش، (نه به لباس و ریش پر و فسموری و عینک و ژست) اعتبار مینهادند
کجا هستند؟ و کجا رفتند؟...

آن چشمپا تربیت شده «مکتب» بودند، نه تحصیل کرده مدرسه و همین
فرق بزرگ قضیه است...

حال به بیسیم، که خوراگان آن نتیجه نزدیک و زودگذر و فراموش شونده‌ایم؟
یا طالب این هدف دائمی، و عمیق و سازنده هستیم.؟

باز پرسیدیم: دانشگاه آیا دایه باشد. یا پیامبر؟ مقصود چیست؟
دایه. فرزند را از نظر جسمی می‌رورد، دستش میگیرد، و پایا راه میبرد
تا شیوه راه رفتن بیاموزد، خوردن را که بچه از ابتدا بلد است، خواب را هم
خوب یاد دارد. هرکسی بحض و رود به این عالم «خور و خواب» را تا آخرین
حد نیکو میشناسد و محتاج معلم نیست (گرچه طریقه درست خوردن و نیکو
خوردن و درست خوابیدن را نمیداند).

اما، حرف زدن، راه رفتن، کار کردن و... و خیلی مسائل اولیه زندگی
اجتماعی را بلد نیست که دایه او را بدانها (در حد مقدماتی) آشنا میسازد.
اما همه آن آموخته‌ها ابتدائی است و برای صورت زندگی و برخوردهاست
و بس. قالب است نه محتوا.. لباس است نه وجود.

پیامبر. کسی است که حسن قالبها، وجهه همت و نظر او نیست، کسی
است که به لباسها کاری ندارد... به صورت زندگی نظرش نیست، قبل از همه و
پیش از همه، به محتوا کار دارد. به وجودها متوجه است، به آنچه در درون

میگردند، به دانسته‌ها و به اندیشه‌ها، به زمینه‌های حال و صفت و سیرت، به شالوده‌های رفتار... و عمیق‌تر: به عقاید، و تمام دلپستی‌های قوی عاطفی و انسانی... به آنها توجه دارد...

هایل است آنها را که اصل اند، - پایه وجودند... مرکز انگیزه‌ها هستند، دستگاه فرماندهی آدمی بشمار میروند. دیدبان هستی محسوبند، کد خدائی میکنند و داروینها را بعهده دارند، و طلایه‌دار لشکرنند، - آنها را دریابد، تحت نفوذ گیرد، تربیت کند، جهت بدهد، منطق بخشند، افق دیدشان را درسه سوی فراتر ببرد (عمق بخشند - گسترده سازد، تعالی دهد)

و این همه را به قصدی پاک، درست، انسانی، سازنده، انجام دهد. که حاصل کارش هدایت باشد، بصیرت و فهم برتر... و موجب کوششی ارزنده و دائمی... تا شخص را به مرزهای فراتر برساند... البته هرکس را تا حد استعداد و قدرت از (هر قدر... ولو قدمی، یا وجبی...)

ابوسعید ابوالخیر را دعوت به موعظه کردند... جانی وسیع بود، و واعظی بر منبر سخن میراند، نزدیک منبر جای خالی بود... ولی در اطراف مجلس، مردم مترکم نشسته یا سر با ایستاده بودند، وقتی که نوبت سخن به ابوسعید رسید... و اصرار کردند که او بر منبر شود... گفت: «همه برخیزید و قدری جلوتر روید... تا من به موعظه آغاز کنم... همه چنان کردند و جای همه متعادل شد، و مجلس پرو یکدمست بنظر می رسید...»

ابوسعید بر منبر شد، آغاز کلامش این بود که: «همه انبیاء برای همین آمدند که مردم بگویند: ای مردم، هرکس از هر کجا که هست قدمی فراتر گذارد، و پیش‌تر رود...»

حال ببینیم دانشگاه در این زمینه چه نقشی دارد؟؟
ساختمان زیبا، گلکاریها، نقش‌ونگار جالب، کلاسهای روشن - پنجره‌های بلند، تشکیلات متعدد و وسیع و جوراجور، رنگ، و شکل کلاس، و کارنامه و دیپلم... همه و همه صورت است و کار ظاهر... قالب میسازد، و قالب می‌پرورد، و محتوایی ندارد.

علم آن نیست که نقل و شنیده شود، حفظ گردد و بعدها به بیان درآید بی‌کم و کاست... و این همه «صورت علم» است نه خود آن، کار کلاسهای دانشگاه جز این نیست... علم آن است که آن یاد گرفته‌ها: در درون آدمی تحلیل شوند، سنجیده گردند و در آنها تصرف شود، و صورتی تازه‌تر (یعنی: مناسبتر) با زندگی شخص و اجتماع و عالیتش بدست آید و نظر آدمی را به افق فراتر آشناسازد، تا در آن افق، او خود نظری دهد، و چیز تازه‌ای دریابد، و به فروتران تعلیم نماید و بازسپارد... و بدینقرار همیشه کاروان علمی در حرکت و سیر باشد، و هر لحظه‌ای به قله‌ای دیگر پای نهد، و کشفی نوتر کند، و ساخته‌ای بدیع تقدیم نماید... و هر چه جز این باشد علم نیست، «حفظ» است و بس.

قصه خلاف ادب نیست که این بیت را از سعدی نقل میکنیم:

همی میردت عیسی از لاغری تو دریند آنی که خر پروری

اگر به نقص روح و فکر، و کوتاهی و نظر اعتنا نشود، و فقط محفوظات و مایه‌های ایراز وجود و خودنمایی را (که بمنزله «خسر عیسی» و مرکب وجود هستند) دمامد پرواز سازند نتیجه نهائی چه خواهد بود؟ ببینیم دانشگاه درباره محتوای چه کرده است و میکند؟ و برای وجود چه طرحی در کار دارد؟ فرزند دانشگاه، در مرز اجتماع است، پائی در مکتب و پائی در میان جامعه، ... آماده تحویل است..

به فردا بیشتر متعلق است تا به امروز

به خارج فروتر تعلق دارد تا به داخل؟

خارج چه نیازی دارد؟ و این شاگرد برای آن مرزها و فرداها چه باید همراه داشته باشد؟ و نیز دانشگاه بر فردای او چه نظارتی خواهد داشت؟ و چه ارتباط دائمی برای حفاظت و تعالی فرزند برقرار خواهد نمود؟؟
آیا مانند بیمارستانهای ما بیمار را در دوره نقاضت رها میکنند و از پرستاری و راهنمایی محروم میدارند در حالیکه بیمار در چنان وضعی احتیاج به پرستاری و مواظبت دارد..

این توپاها را چه میکند؟ و بر محیط فردای این فرآورد خود نظارت مینماید یا نه؟ و چگونه؟؟ آیا مسئول فردای فرزندان خود نیست، آیا به او ربطی ندارد؟ مگر این دخالتها غلط است؟؟ نه.. ما حق نداریم مرگ فرزندان خود را که با زحمت پرورده‌ایم ببینیم.

چرا باید نشستم و دید که این تحصیل کرده‌ها (که نیمی بزرگ از عمر خود را در مدرسه گذرانده‌اند، و بیشترین نیرو را در مقدمه صرف کرده‌اند) فردا ضایع شوند، علمشان از بساد پرود، فکرشان تعطیل یا منحرف گردد؟ چرا شاگرد، از آنهمه آموخته‌ها و آموزش‌ها هیچ و گاه چند یک بهره نگیرد و افسوس بر عمر تلف کرده بخورد و به دیگران توصیه بد کند و گوید: «بگذرانید و بگذرید» و بدانید آنچه می‌آموزید در فردای این اجتماع موجود و شرایط معمول آن به درد نمی‌خورد...
نه، نه اینها غلط است، و این روش غلط.

دانشگاه باید یا بیای دانشجو بخارج از مکتب آید، به مؤسسات و شرکتهای و سازمانها سرکشی کند، هم دانشجوی خود را مواظبت و هدایت کند، و هم آن مؤسسات را از نظر محیط کار، نوع هدف، روش عمل، بررسی و هدایت نماید.
«مشرف» باشد نه «مشرف»

سابقاً مأمورین سلطانی نامهایی داشتند و هر نام از جهت معنا و مسئولیتی که در برداشت قابل توجه بود، نشان میداد که چقدر دقیق و معقول سمتهای و مشاغل حکومتی بنیاد می‌یافته‌اند. یکی را «منشی» میگفتند، و دیگری را «عین» و آن دیگر را «معلم» و آندیکر را «مشرف».

همه این کسان خیرگزار از کار مأمورین خاص سلطانی بودند.

اما چه ناظری؟! یکی راهنمایی میکرد و از تقاطعی که امکان خلاف داشت مأمور را برحذر میساخت... دیگری بعترله چشم سلطان بود، و بدقت حسن خدمت مأمور را مینگریست، و کارش را تحت نظر میداشت، اما نظارتی بدان قصد که درست برابر مقصود و مصلحت انجام وظیفه کند.

آن دیگر مایه دلگرمی مأمور بود... و اما مشرف، گویا از فرار اندیشه مأمور یزروش و رفتار وی تأثیر داشت، بر فرماندهی درونی مأمور چشم دوخته بود و دست بدان گشاده، تا هرچه تواند او را منطبق دهد، بر مصلحت دارد، براه برد، و هادی و مددیار باشد.

گوئیم که دانشگاه هم بدون اینکه درکارها و اداره امور مشاغل کشور شخصاً دخیل باشد باید بعنوان **يك مفز متفكر**، اندیشه‌های اصلاحی را ارائه نماید. بعنوان **يك ناصح بزرگ علمی و اجتماعی و اقتصادی و انسانی**، بهمه دستگاهها بهره‌رسان و یار باشد.

بعنوان **يك مشاور خوب و دائمی** برای هر واحد اجتماعی (از کوچک تا بزرگ) مشکل‌گشا و راهنمای و دلیل باشد.

بعنوان **يك دوست مهربان و صمیمی** همه فرزندان کشور را از همه سطوح بدانم پذیرد و هر کدام را در هر جایی که هستند راغب و هدف‌نما و مشوق باشد.

پیش از همه معلمان و مربیان کشور را فن تعلیم و تربیت آموزد.

به مدیران صنایع و معادن و مؤسسات در حل مشکلات مدیریت دائماً یار باشد. بموازات آنکه طرح‌های جالب مادی و اقتصادی ارائه میدهد و در واحدهای مختلف به اجرا میکشاند، طرحهای اصلاحی و اخلاقی و دینی، و تربیت روانی و انسانی نیز جهت اصلاح خانواده، جامعه، ملت، و روابط عمومی بمیان آورد، و هدفها، و دیدها، گرایشها و انگیزه‌ها، و بالاخره اعتقادات را **صالح، ملی، مفید و رشید** سازد.

آری، انتظار میرود، دانشگاه، چون پدری مهربان، ولسی نعمتی عاقل، سرپرستی دلسوز و بالاخره **صاحب رسالتی امین**، جامعه و ملت را در آغوش عطوفت خویش گیرد، و چنان سازد که کاملاً شایسته باشند.

بوقتی از اهل نظری درباره دو گوینده اجتماعی نظر خواستند، جواب داد:

فلانی خوب حرف میزند، ولی فلانی حرف خوب میزند.

امیدواریم که ما لاقبل حرف خوب زده باشیم.

اما برای اینکه تنها در مرحله حرف نمانده، و برای عملی ساختن آن هم اندیشیده

باشیم میگوئیم:

خوبست تمام اساسنامه‌ها که معرف بنیادها، سازمانها، دستگاهها، شرکتهای، کارگاهها، ادارات، مؤسسات است از جهت علمی و فنی و اقتصادی به تصویب افراد ذیصلاح دانشگاهی برسد. و همیشه نمایندند

آن بنیاد بنا همان قسمت از دانشگاه که مناسبت علمی یا صنعتی با یکدیگر دارند در ارتباط باشد. و از کلیه تصمیمات تازه دستگاه مدیریت آن بنیاد، دانشگاه را مطلع سازد، و هر سال یکبار کارهای انجام شده و طرحهای عملی گشته، و برنامه‌های آینده آن بنیاد توسط متخصصین دانشگاهی بررسی و داوری، و ارزشیابی گردد... و نظرات بصورت پیشنهاد ابلاغ شود. و نیز تا حد ممکن دانشجویان حین تحصیل در همان بنیادها بکارآموزی مأمور شوند، و نمره‌های عملی دروس خود را از آنجا اخذ کنند.

همچنین مشاغلی که دانشجوی فارغ‌التحصیل بعهده میگیرد، با مصلحت و هدایت دانشگاه باشد و لااقل تا پنجسال (پس از دریافت گواهینامه) گزارش وضع کار و اثرات وجودی آن دانشجوی به دانشگاه اعلام گردد و مرتباً تحت نظارت باشد. تا کاملاً عضوی مجرب و مفید و مؤثر از کار درآید.

بدین ترتیب پس از ربع قرن غالب واحدهای شغلی، واحدهای دانشگاهی باشند، با دید دانشگاهی، و هدف مناسب آن.

از همه اهل نظر و شایستگان نظرخواهی میکنیم که:

ابتدا - بگویند، چنین وسعت مسئولیتی را برای دانشگاه میپسندند یا نه؟ سپس، اگر میپسندند، روش اجرا و عملی کردن آن چگونه باشد؟ و خوبست اولیای امور مجله در همین قسمت از مجله بتدریج نظر آن عزیزان را به چاپ رسانند و پس از بحث کافی، اهل داوری را بکمک طلبند که از مجموع، گزیده‌ها را فراز آورند و به همه ابلاغ کنند.



حاشیه‌ای و پاسخی به آن عزیزان که بمناسبت مقاله (عیب کار کجاست؟) ذکر خیر فرموده‌اند:

برخی میگویند که: توجدها و عزلت‌بهمی‌آمیزی و ضمن سخن نیم‌خنده میکنی مگر نه اینست که از عزلتها نیز اهل جلد نتوانند پس بهره جدی گیرند؟؟
لحمان‌وار هر چه را که از آدمی صادر شود، (در هر حدی از ارزش که باشد) استفاده کنند.

برخی دیگر گویند که: در یک مجله تحقیقاتی و دانشگاهی آن سرزده ضمن هر مقاله کلماتی چند فرنگی باشد. و از فرهنگ تطبیقی شرق و غرب سخنی رود. و مدارکی خارجی ارائه شود. و آخرین تحقیقات و نظرات آنان در صدر قرار گیرد.
عرض کنم که: کلام من تمام شرقی است، بلکه ایرانی است، برداشت آن از عمین محیط است و برگشت آن هم بهمین سرزمین.

معتقدم: در عین حال که همه تجارتخانه‌ها چند دفتر حساب مشابه دارند (دفتر کل و دفتر روزنامه) معذک هر کدام از آن تجارتخانه‌ها ضمن اشتراك جهت با سایر تجارتخانه‌ها اختصاصاتی هم دارند که جز با دفاتر خصوصی

امکان برآورد آنها نیست. شکفتا که همان اختصاصات، آن تجارتخانه را بیشتر معرفی میکند، تا آن عموماًت و اشتراکات..

لذا من نیز معتقدم اگر از **خود** بگیریم، و در زندگی دیگران فقط مطالعه کنیم بدون اینکه بدان معتقد بشویم بهتر است... و چنانچه استقلال فکری نداریم، لااقل این مطالعه را عم قبل از خوداندیشی و خود سنجی و خودرویی معمول نداریم تا بتوانیم، مناسب خود، کاری کنیم.

البته اگر توانستیم که استقلال روحی و فکری داشته باشیم، آنگاه رواست که یافته‌های دیگران را تنها بقصد مطالعه و خبر دریا بیم و سعی کامل بر آن داریم که تا بهرنگ خود، و زندگی خود و مختصات جامعه خویش در تیاوریم بکار نبندیم و بدانیم که: هرکس و هر اجتماعی بگونه ایست که هیچ قاعده‌ای بدون هیچ تصرف (عیناً و قالبی) بر آن حاکم نتواند بود... و آنها که همه را عین هم میدانند... یا این اختصاصات را صرف نظر میکنند، و یا خود را بهرنگ و شکل دیگران در می‌آورند، حاصلشان جز انحراف و سرگشتگی روانی نیست، و بعاقبت از همانکه بر خود پذیرفته‌اند نیز ابراز نفرت خواهند کرد.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی